

از مطالعه این نشریه در زمان تفیلا و فواندن توراہ فودداری فرمایید.

אוריאל דויד' בן ר' מאיר

ויג

جهت مفظ قدوسیت این نشریه از دور انداختن آن فودداری فرمایید.

۱۱ طبت ۵۷۸۱

سفارتی روش نکر

توضیح می‌دهد ، قبل از اینکه انسان به دنیا بیاید ، قسم می‌خورد میصواهای توراہ را نگاه دارد و تا وقتی که قسم نخورد ، به دنیا نخواهد آمد.

از جانب خد-اوند ، قبل از اینکه نوزاد به دنیا می‌آید ، او را قسم می‌دهند: "صدیق باش و ظالم نباش ، نشامایی که به تو داده می‌شود ، طاهر است ، پس مواظب طهارت آن باش."

در این صورت هر یک از ما باید این مسئولیت را بر گردن گرفته و در این مورد کم کاری نکرده و قبل از هر عملی حساب نماییم آیا این عمل به قسم ما ضربه می‌زند یا خیر و آیا این که با این عمل طهارت نشامای ما حفظ می‌شود یا خیر.

اگر در رفتار بزرگان توراہ در این دوره و در دوره‌های قبل تأمل کنیم ، متوجه می‌شویم تا چه حد مراقب بودند مبادا به عالم باقی آنها نقصی وارد شود.

جا دارد بخشی از این موارد را ذکر و از این موارد پند بگیریم: در خانهٔ هخافص خیمیم روحش شاد ، میز ، صندلی و کمد یک دست نبود و همه چیز بسیار سر هم شده به نظر می‌رسید. وقتی دلیل این مورد را از هخافص خیمیم پرسیدند ، در پاسخ فرمود: "برای خرید این وسایل از جنس خوب و یک دست هماهنگ ، باید پول خرج نمایم و برای به دست آوردن پول ، باید از وقت و زندگی خود سرمایه بگذارم. من ترجیح می‌دهم این زمان را در راه آموزش توراہ و انجام میصواهای آن خرج نمایم که در دنیای ابدی برای من باقی می‌مانند ، نه برای مسائل زودگذر این دنیا."

در این جا می‌بینیم تا چه حد هخافص خیمیم در قبال دنیای آخرت خویش مسئولیت داشت و واقعاً احساس می‌نمود دنیای آخرت ، خانهٔ ابدی او و این دنیا پیش پا افتاده است ، آن چنان پیش پا افتاده که

در این پاراشا صحبت بین یوسف هصدیق که جانشین پادشاه مصر بود را با یهودا می‌بینیم. یهودا کمر همت می‌بندد و در برابر یوسف هصدیق که سلطان مصر بود می‌ایستد. لازم به ذکر است در آن زمان ، مصر بزرگترین ابر قدرت دنیا بود و هر که به مصر می‌آمد ، به یوسف هصدیق تعظیم می‌نمود. علاوه بر این که یوسف هصدیق تا اینجا به برادران خوبی کرده بود و الان برادران به عنوان دزد در بند افتاده بودند.

با این حال ، یهودا جرأت به خرج می‌دهد و با یوسف هصدیق بحث می‌کند تا برادر خویش را نجات دهد ، با وجود این قبل از این بحث ، خود یهودا مجازات مرگ را برای دزد تعیین کرده بود. اما یهودا تسلیم نشد و سخت ایستاد تا بنیامین را نجات دهد و بجای ماندن پیش یوسف ، به نزد یعقوب آوینو برگردد. یهودا در توضیح سخنان خویش می‌گوید وی ضامن بنیامین شده و به همین سبب بیش از برادران دیگر تلاش می‌نماید و حتی حاضر است به جای بنیامین ، غلام یوسف گردد.

هم چنان که راشی تفسیر می‌کند ، در این ضمانت ، یهودا هم این دنیا و هم دنیای آخرت خود را گرو گذاشته بود و به همین جهت این همه تلاش می‌کرد. یهودا حاضر بود این دنیا را از دست بدهد ، از خانوادهٔ خویش جدا گردد و تا آخر عمر غلام یک سلطان مصری باشد ، ولی عالم باقی را از دست ندهد.

از این مورد درک می‌کنیم فرد باید تمام تلاش خویش را بنماید و از لذات این دنیا صرف‌نظر کند تا نقصی به دنیای آخرت وی وارد نشود. این مورد یک نصیحت برای ما است ، زیرا در زندگی روزمرهٔ خود به فکر عالم باقی نیستیم و برای دنیای آخرت خود احساس مسئولیت نمی‌کنیم. هم چنان که گمارا (مسخت نیدا ، برگ ۳۰ ، صفحهٔ دوم)

اگر در کیفیت و کمیت مطالب این نشریه (آی ، پیشنهاده و یا سوالی در امور هلافا و زندگی روزمره دارید از اتمام لطف

باقی خود بود که نگران بود که شاید این مورد کوچک به دنیای باقی آنها ضربه بزند. ولی در راه توراه، هاراو شطینمن حاضر بود از عالم باقی خود بگذرد. او چندین یشیوا داشت و برای تهیه مخارج این یشیواها نیاز به پول داشت. چون هاراو شطینمن فرد بسیار صدیقی بود، افراد زیادی حاضر بودند برای قسمتی از دنیای باقی هاراو شطینمن پول زیادی بدهند و هر باره، هاراو شطینمن قسمت کوچکی از دنیای آخرت خود را می‌فروخت تا بتواند مخارج این یشیواها را تهیه نماید. زیرا وی با آموزش توراه در این یشیواها، باعث می‌شد توراه در بین افراد بیشتری آموزش داده شود که این مورد، جلال و احترام خد-اوند را در دنیا افزایش می‌دهد. از خد-اوند تقاضا داریم به ما کمک نماید تا وقت و زندگی خویش را در مسائل مربوط به دنیای باقی سرمایه‌گذاری نماییم.

نداشتن میز و صندلی و کمدهای مزاحم وی نمی‌شد. هخافص خیم احساس می‌کرد در این دنیا میهمان است. حتی اگر هخافص خیم می‌توانست کتابی را قرض بگیرد، آن کتاب را نمی‌خرید. هاراو شطینمن روحش شاد در یک خانه بسیار کوچک زندگی می‌نمود و لوزام خانه او نیز بسیار ساده بود. یک بار همسر هاراو شطینمن خواهش کرد یک طاقچه به آشپزخانه اضافه نماید تا بتواند یک سری از دیگرها را روی این طاقچه بگذارد. هاراو شطینمن با ملایمت برای وی توضیح داد این طاقچه به مانند یک چیز لوکس می‌ماند و به عالم باقی آنها نقص وارد می‌کند، زیرا لذت بردن در این دنیا، به عالم باقی ضربه می‌زند. همسر هاراو شطینمن تقاضا نکرد آشپزخانه یا تمام کمدها را کلاً عوض کنند و کمدهای مجلل با در مخصوص و ویتترین بخرند، بلکه فقط خواهش نمود یک تکه چوب دیگر به آشپزخانه اضافه کنند تا بتوان روی این طاقچه دیگ گذاشت. ولی او آن چنان به فکر دنیای

برخورد نامناسب با توراه

ولی به جای این که شخص به حرف این زمزمه‌ها گوش دهد، زندگی عادی خویش را ادامه داده و این نصیحت را به فراموشی می‌سپارد و یا می‌ترسد بر خود مسئولیت انجام می‌سپارد بپذیرد. شاید گوشه‌های ما این کلمات "وای بر موجودات دنیا به خاطر برخورد نامناسب با توراه" نشنوند، ولی قلب ما این کلمات را می‌شنود و قلب ما سعی دارد ما را بیدار نماید تا راه زندگی خویش را عوض کنیم، به خد-اوند نزدیک شویم و بیشتر در راه توراه و میصواهای آن کوشش نماییم. ولی این سخنان برای ما ناخوشایند هستند و به همین جهت سعی داریم این موارد را از گوش خود دور و فراموش کنیم. گاهی با خود می‌گوییم، بله درست است، من باید راه زندگی خود را تغییر دهم، رفتار خود را بر طبق توراه اصلاح کنم و بیشتر مشغول توراه شوم، ولی نه الان، وقتی پیر شدم، بیشتر برای این مورد وقت می‌گذارم. از جانب الهی به ما اشاره می‌کنند و برای ما نشانه و اشاره می‌فرستند که وقت دارد می‌گذرد و باید سریع عمل نمود، ولی ما از این نشانه‌ها چشم‌پوشی می‌کنیم.

در فصول پدران (فصل ششم، میثنای دوم) آمده است: هر روز ندای آسمانی از کوه خُرو شنیده می‌شود و می‌فرماید: "وای بر موجودات دنیا به سبب برخورد نامناسب با توراه." مفسران میثنا در این باره می‌پرسند: اگر این ندای آسمانی هر روز شنیده می‌شود، پس لازم است هر کدام از ما این ندای آسمانی را بشنویم و اگر این ندای آسمانی را نمی‌شنویم، پس چرا از جانب الهی زحمت بیهوده می‌کشند و این مورد را هر روز می‌گویند؟ در پاسخ این سؤال آمده است، واقعاً هر یک از ما صدای این ندای آسمانی را می‌شنود، ولی چون به حرف این ندای آسمانی گوش نمی‌دهیم، در نتیجه این صدا را نمی‌شنویم و این صدا از کنار گوش ما می‌گذرد. این بدترین برخورد با توراه است! زیرا هر روز ما این زمزمه را می‌شنویم که عمر در حال گذشتن است، پس آینده تو چه خواهد شد؟ دیگر موهابیت دارند سفید می‌شوند، باید از وقت خود بهتر استفاده کنی و عباراتی نظیر اینها.

ولی برادران یوسف این چنین عمل نکردند ، آنها فوراً واقعیت را به درستی دیدند و گفتند: "ما مقصر هستیم." هسفورنو در تفسیر این عبارت می نویسد: "برادران خود را مقصر نداستند که چرا برادر خود را فروختند ، آنها مطمئن بودند این عمل درست است ، فقط با خود گفتند برادرمان به ما التماس نمود ، ولی ما به او رحم نکردیم و به التماس او گوش ندادیم. حال این شخص نیز به همان صورت با رفتار می کند و نسبت به ما بیرحم است. " در واقع برادران فکر می کردند فروش یوسف همدیق باید بود اتفاق می افتاد ، زیرا رفتار یوسف همدیق نشان می داد فرزند برتر خواهد بود و در این صورت ، دیگر برادران ، دنیای آخرت را از دست می دادند. ولی چون یوسف همدیق التماس می کرد ، لازم بود برادران به او رحم نمایند و چون به او رحم نکردند ، حال این شخص با بیرحمی با آنها رفتار می نمود. حال باید واقعیت را خوب ببینیم ، متوجه باشیم از جانب خداوند با ما صحبت می کنند. باید با چشمان باز موقعیت خود را بسنجیم و وقت خود را به بطالت هدر ندهیم.

هم چنان که در پاراشای گذشته و این پاراشا می بینیم ، برادران یوسف همدیق به این صورت عمل نکردند ، بلکه وضعیت را به درستی دیدند و فهمیدند این اشارات از جانب خداوند است. وقتی برای اولین بار برادران به مصر آمدند و یوسف همدیق دستور داد تا آنها را زندانی نمایند ، برادران فوراً گفتند: "ما مقصر هستیم ، زیرا برادرمان به ما التماس نمود اما به داد او نرسیدیم."

حال یوسف همدیق دوازده سال در زندان بود ، هفت سال فراوانی و دو سال قحطی گذشته بود ، در واقع نزدیک به بیست سال از فروش یوسف همدیق به مصر می گذشت. ولی با این حال برادران پس از گذشت این همه سال گفتند این واقعه برای ما اتفاق افتاد چون به التماس برادر خود گوش نکردیم.

تصور نماییم در روز روشن ، شخصی را دستگیر می کنند و به زندان می اندازند ، آیا این شخص خواهد گفت این دستگیری به سبب گناهی است که بیست سال پیش انجام دادم؟ یا گناهی که امروز انجام دادم؟

خیر! فرد می گوید: "من دستگیر شدم چون من را لو دادند."

هیچکس از انجام میصوا ضرر نمی کند

قدرت آن صحبت نمود. ساعت یازده و ربع شب ، آن دختر خانم روحیه تازه ای گرفت و مراسم نیز تمام شد. هاراو زایید از سالن بیرون آمد و با خود گفت حال من چگونه به خانه بروم ، دیگر تا فردا صبح اتوبوس ندارم. او رو به آسمان نمود و فرمود: "خداوند ، برای خوشحال کردن این دختر فداکاری کردم ، لطفاً به من کمک کن ، بتوانم به خانه برسم." چند لحظه ای نگذشت که یک تاکسی آرام آرام از کنار او گذشت و همین که از کنار هاراو زایید گذشت ، دنده عقب گرفت و به او نگاه نمود. هاراو زایید که نمی خواست در آن وقت شب تاکسی بگیرد ، آن هم تاکسی بین شهری ، از تاکسی دور شد ، ولی تاکسی به دنبال او رفت ، شیشه خود را پایین کشید و گفت: "قیافه شما خیلی برای من آشنا است."

از هاراو خیم زایید دعوت شد به شهر اشکلون بیاید و برای دانش آموزان یک مدرسه دخترانه سخنرانی نماید. قرار بود این سخنرانی از ساعت هشت تا ده شب باشد. سر ساعت هشت هاراو زایید به سالن رسید و درآشای خود را شروع نمود و ساعت ده پنج دقیقه ، سخنان خود را به اتمام رساند و فرمود:

"من ده دقیقه دیگر اتوبوس دارم و این آخرین اتوبوسی است که از شهر اشکلون به شهر بنی براق می رود ، پس باید عجله کنم تا این اتوبوس را از دست ندهم."

قبل از خروج ، یکی از دختران حاضر در سالن به نزد هاراو زایید آمد و گفت: "من چنین مشکلی را در زندگی خود دارم و هر چه سعی می کنم در این رابطه تفیلاً بخوانم ، موفق نمی شوم."

هاراو زایید دلش به رحم آمد و با وجودی که می دانست اتوبوس خود را از دست خواهد داد ، با آن دختر نشست و درباره تفیلاً و

”اگر همین الان برای من معجزه کنی ، من تو رو به بنی‌براک خواهم برد ، آن هم مجانی بدون دریافت پول.“
 هاراو زایید فرمود: ”مگر من نبی یا معجزه‌گر هستم که از من معجزه می‌خواهی؟!“

راننده تاکسی گفت: ”به هر حال انتخاب با خود شما است. پسر من از من خواسته برای او اسپینر اصل بخرم. ولی در اشکلون اسپینر اصل نیست. اگر همین الان خد-اوند برای شما یک اسپینر اصل از آسمان فرود آورد ، من شما را به بنی‌براک خواهم برد.“

هاراو خبییم به یاد آورد قبل از خروج از خانه ، فرزند او نیز درخواست یک اسپینر کرده بود و هاراو زایید قبل از سوار شدن به اتوبوس برای فرزند خود یک اسپینر اصل خریده بود. پس بدون معطلی ، هاراو زایید اسپینر را از جیب خود بیرون آوردند و به راننده تاکسی داد.“

راننده تاکسی که حسایی متعجب شده بود ، هاراو زایید را در آغوش گرفت و گفت:

”واقعاً خد-اوند برای شما معجزه می‌کند.“
 سپس به راه افتاد و هاراو زایید را تا خانه برد.
 هاراو زایید در انتهای سخنان خود فرمود:

”هیچکس از انجام میصوا ضرر نمی‌کند و هر کسی به خاطر دوست و هم‌نوع خویش فداکاری نماید ، خد-اوند مزد او را کامل می‌پردازد.“

برگرفته از سخنان هاراو خبییم زایید

هاراو زایید فکر کرد که این هم از ترفند راننده تاکسیها است تا بتوانند در این وقت شب مسافر پیدا کنند. پس هاراو زایید فرمود:

”ولی من تو رو نمی‌شناسم ، لطفاً مزاحم نشو.“
 راننده تاکسی به نگاه کردن ادامه داد و گفت:

”بیبینم ، شما در یوتیوب دراشا دارید ، درست است؟“
 هاراو خبییم در پاسخ فرمود: ”بله ، درست است.“
 راننده تاکسی گفت:

”لطفاً سوار شوید ، من با شما کار دارم.“

هاراو خبییم سوار تاکسی شد و راننده تاکسی گفت: ”این داستانه‌ها که شما هر بار تعریف می‌کنید چیست؟ چطور ممکن است این همه معجزه برای شما اتفاق می‌افتد؟ چرا برای من اتفاق نمی‌افتد؟“

هاراو خبییم در پاسخ فرمود: ”من به خد-اوند ایمان کامل دارم و مطمئن هستم همیشه من را یاری می‌کند. مثلاً همین الان ، خود تو ، معجزه هستی ، زیرا من دیگر اتوبوسی ندارم و خد-اوند تو را جلوی راه من قرار داد تا در این وقت شب من را به بنی‌براک ببری.“

راننده تاکسی لبخندی زد و گفت:

”چرا فکر می‌کنید من شما را به بنی‌براک خواهم برد؟ آن هم در این وقت شب.“

هاراو زایید نیز لبخندی زده و فرمود:

”اگر نمی‌خواستی من را به بنی‌براک ببری پس چرا گفתי سوار تاکسی شوم.“

راننده تاکسی لحظه‌ای فکر کرد و گفت:

قابل توجه خوانندگان گرامی

در مملهای ذیل امکان دریافت نشریه چاپ شده وجود دارد و به هیچ عنوان نماینده‌ای

برای جمع‌آوری کمک به نشریه ندارد:

* **پروشالییم:** گنولا ، فیابان ملفی ایسرائل شماره ۲۵ فروشگاه آقای فرجیان

* **تل آویو:** فیابان علیا شماره ۲۳ ، آقای کهن فولادی ۹۳۷۸۲۸۱-۵۴۰ * **کفرسابا:** آقای مروتی کهن تلفن ۳۵۶۱۵۲۹-۵۲۰

* **ناتانیا:** آقای فرهاد تراشندگان تلفن ۸۶۸۶۸۸۶-۵۲۰ * **پیتار:** خانواده آقای نورانی تلفن ۸۱۴۲۸۹۳۶-۵۴۰

* **تارنمای:** [پاراشای هفته ۱](#) [پاراشای هفته ۲](#)